

سازمان دهی ، بوروکراسی و عمل انقلابی

در همین رابطه با معضلی مواجه هستیم که لنین در دوران حادثترین مجادلاتش با منشویک ها در طی سال های ۱۹۰۵ - ۱۹۰۳ اصولاً متوجه آن نبود، بعدها هم در مباحثاتش در طی سال های ۱۹۱۴ - ۱۹۰۸ توجه کافی بدان مبذول نداشت. این جاست که ارزش تاریخی کارهای تروتسکی و لوکزامبورگ در تسهیل فهم فرمول دیالکتی «طبقه کارگر- کارگران پیشرو - حزب کارگری» کاملاً برجسته می شود.

دقیقاً به دلیل پائین بودن ناگزیر سطح آگاهی طبقاتی توده های وسیع کارگر است که وجود یک حزب و شکاف میان این حزب و توده ها اجتناب ناپذیر می شود. همانطور که لنین هم تأکید داشت این رابطه دیالکتیکی پیچیده ای است - وحدت جدائی و پیوند - که کاملاً با ویژگی های تاریخچه مبارزه انقلابی برای انقلاب سوسیالیستی مطابقت می کند.

لیکن این حزب جدا و متمایز در درون جامعه بورژوائی است که شکل می گیرد، جامعه ای که با تقسیم کار و تولید کالائی تعمیم یافته اش به سوی شیئی گون شدگی کلیه مناسبات انسانی گرایش دارد^{۳۸}. این بدان معناست که امر ایجاد یک تشکل حزبی جدا از طبقه کارگر خطر خود مختار شدنش از طبقه کارگر را در بطن خود دارد. زمانی که این خطر از مراحل نطفه ای فراتر رود، گرایش عمده در حزب همانا حفظ و بقای تشکیلات حزبی است. حزب دیگر نه ابزاری در جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی موفق، بلکه خود هدف غائی می شود. این گرایش ریشه انحطاط بین الملل های دوم و سوم بود؛ یعنی به تبعیت بوروکراسی های رفورمیست در آمدن احزاب توده ای سوسیال دموکرات و کمونیست - یعنی با غرق شدن در فعالیت های روزمره. حزب جزئی از وضع موجود می شود^{۳۹}.

بوروکراسی درون تشکلات کارگری خود محصول تقسیم کار اجتماعی شده می باشد. یعنی پیامد ناتوانی توده های کارگر. چرا که در نظام سرمایه داری آنان اکثراً از آموزش نظری و فرهنگی محروم بوده و به

نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروزی آن

مجموعه کارهائی که باید در چارچوب یک تشکیلات بدان ها پرداخت، دسترسی ندارند. کوشش برای پرداختن به این کارها به آن شکلی که در بدو پیدایش جنبش کارگری صورت می گرفت، امروزه دیگر راه حل مسأله نیست، چرا که چنین تقسیم کاری باید با شرایط مادی کاملاً مطابقت داشته باشد و به هیچ وجه نباید زائیده عمل مقام پرستان بدطینت باشد. اگر این شرایط در نظر گرفته نشود آن گاه خرده کاری، ندانم کاری و منازعات ناشی از آن ها همان محدودیت هائی را در برابر جنبش کارگری قرار خواهد داد که بوروکراسی ایجاد می کرد. پس با شروع از آغازگاه متفاوتی - یعنی تکنیک های سازمان دهی به جای بالا بردن سطح آگاهی - دوباره با همان معضلی رو به رو می شویم که قبلاً توضیح دادیم: اعتبار بیش از حد قائل شدن برای وجه تولید سرمایه داری به مثابه یک مکتب بی عیب و نقصی که پرولتاریا را برای مبارزه مستقل اش تربیت می کند؛ و یا توهم به این که سرمایه داری به طور خود کار طبقه کارگر را قادر می سازد که به گونه ای خود انگیخته از اهداف و اشکال سازمان دهی جهت رهائی اش شناخت داشته و بطور خود به خودی به آن ها می توان دست یابد.

لنین در بحث ها اولیه اش با منشویک ها به خطر استقلال تشکیلات از طبقه کارگر و بوروکراتیزه شدن احزاب کارگری بسیار کم بهاء داده بود. او خطر فرصت طلبی در جنبش نوین کارگری را عمدتاً از جانب آکادمیسین های خرده بورژوا و «اتحادیه گرایان ناب» خرده بورژوازی می دید و مبارزه بسیاری از رفقاییش علیه خطر «بوروکراتیزم» را به استهزا می گرفت. تاریخ نشان داد که بزرگترین منبع فرصت طلبی در سوسیال دموکراسی قبل از جنگ نه آکادمیسین ها بودند و نه «اتحادیه گرایان ناب»، بلکه همانا خود بوروکراسی حزب سوسیال دموکرات بود. یعنی در «قانون گرانی»، که از یک سو در قلمرو عمل از فعالیت های انتخاباتی و پارلمانی فراتر نمی رفت، و از سوی دیگر به مبارزات جهت اصلاحات فوری در زمینه های اقتصادی و صنفی بسنده می کرد (چه تشابه چشم گیری میان عملکرد آن احزاب و عملکرد کنونی احزاب کمونیست اروپائی موجود است).

تروتسکی و لوکزامبورگ هم زودتر و هم دقیق تر از لنین متوجه این خطر شدند. لوکزامبورگ در سال ۱۹۰۴ می گوید: « افتراق مابین تهاجم مشتاقانه توده ها از یک سو و مواضع بیش از حد محتاطانه و محافظه کارانه سوسیال دموکراسی امر بسیار "محتملی" است »^{۴۰}. هنوز جوهر این کلمات خشک نشده بود که ایده فوق، احتمالاً به

اتهام مصداق «سانترالیزم افراطی» آتی مشی لنین، سخت مورد انتقاد واقع شد.

«به همان نسبتی که توده ها به سوسیالیزم روی می آورند و مبارزاتشان متشکل تر و منضبط تر می شود احزاب سوسیالیست اروپائی هم محافظه کارتر می شوند، مخصوصاً بزرگترین آن ها، یعنی حزب سوسیال دموکرات آلمان. در نتیجه سوسیال دموکراسی، به مثابه سازمان متمرکز کننده تجارب سیاسی پرولتاریا، ممکن است در لحظه موعود خود به مانع مستقیمی بر سر راه گشایش رو در روئی و درگیری آشکار میان کارگران و ارتجاع بورژوائی تبدیل شود. به عبارت دیگر محافظه کاری در تبلیغات سوسیالیستی احزاب کارگری ممکن است در لحظه موعود مانع مبارزه مستقیم پرولتاریا برای کسب قدرت شود»^{۴۱}.

این پیش بینی را تاریخ به طور اسف انگیزی تأیید کرد. لنین تا آغاز جنگ جهانی اول متوجه این نکته نشد، و این در حالی بود که جناح چپ (سوسیال دموکراسی) آلمان از مدت ها پیش تر بذر اوهام تخیلی در باره به حکومت رسیدن حزب را پراکنده بود^{۴۲}.
